تاریخ فشرده ادبیات، استاد بغدادی و ...[[1]](#footnote-1) بسم الله الرحمن الرحیم نقل به مضمون

ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

جلسه اول

* تراث ادبیات عرب:

1. تراث مرسوم(تاریخ ادبیات مرسوم): صرف و نحو و بلاغت و سلسلۀ کتب صرفی و بلاغی و افراد آنها و شروح و حواشی آنها به طور مرسومی که وجود دارد.

2. ترث مغفول و مخفی و پنهان(تاریخ ادبیات قرآنی): این دسته از منابعِ ادبیاتی، خیلی خیلی برای ادبیات حوزوی ما، لازم و ضروری است، ولی متأسفانه به طور مرسوم، نه جزءِ تراثِ ادبیات به حساب می آورند و نه جزءِ دروسِ ادبیِ صرف و نحو و بلاغت و... .

\* آثار این دسته از تراث(أی: تراثِ مغفول)، همه اش ناظر به قرآن و احادیث است(به طور خاص قرآن)

\* تراث عظیمی که گم شده اند؛ یعنی نسخه های آنها الان هم وجود دارد و چاپ هم شده اند، ولی مراد از «گم شده»؛ یعنی کسی که امروز می خواهد در علوم اسلامی کار کند، تقریبا به این تراث هیچ رجوعی نمی کند(ادبیات پیاده شده در قرآن)

مراد از ادبیات قرآنی: یعنی ادبیات ناظر به اهداف و ادبیات کاربردی.

* نکته مهم و کاربردی: کسی که می خواهد در تاریخِ یک علمی کار کند، نباید با تلقّیِ امروزی از آن علم، بر روی ان علم کار کند.(یعنی بگوید که من هر چیزی که به عنوانِ آن علم می شناسم، تحقیق کنم که ببینم که در کجایِ تاریخ قرار داشته است؛ که این دید اشتباه است)، بلکه باید با این دید به تاریخ آن علم نگاه کند: که از این علم در تاریخ چه تلقی داشته اند و چه تراثی برای آن بوده است.

در جلسه اول؛ تاریخ ادبیات مرسوم بررسی میشود.

در جلسه دوم؛ تاریخ ادبیات قرآنی بررسی می شود.(مهم تر)

در جلسه سوم؛ جمع بندی و ثمرات آنها برای رسیدنی به روش تحصیل مطلوبِ ادبیات، بررسی می شود.

* ادبیات قرآنی:

سلسله اعراب القرآن: تجزیه و ترکیب قرآن

سلسله غریب القرآن: تمرکز بر روی لغات قرآن. مانندِ مفردات راغب و مجمع البیان

سلسله معانی القرآن:

سلسله مشکل القرآن: پرداختن به مشکلات قرآنی، و دارای شبهات و ...

سلسله اعجاز القرآن: اعجاز ادبی قرآن و لطائف و ظرائف قرآن

سلسله متشابه القرآن: آیات شبیه به هم(برای حفّاظ)

* در این جلسه به تاریخ ادبیات مرسوم می پردازیم.

مقدمه1. رؤوس مطالبِ تاریخ ادبیات مرسوم؛

واضع علم، مکاتب و مدارس، استاد و شاگردی، سلسله افراد و کتب و افراد و کتب شاخص

مقدمه2. تاریخ ادبیات:

الف) شناخت شعراء و اشعار و دوران جاهلیت و...(تاریخ ادبیات عربی)

حنا فاخوری، شوقی ضیف و ...

نکته: شوقی ضیف و طــه حسین و.. به نوعی از غرب زدگانِ مصری اند که بسیار از مستشرقین، متأثرند.(مقاله از ادبیات موجود تا ادبیات مطلوب، در بحث نقطه های قوت و ضعف)

یعنی در بحث بلاغت، به شدت مختصر و مطول و... را رد می کنند که این استدلالشان از یک مقدمه درست و یک مقدمه اشتباه تشکیل شده ولی به نتیجه غلطی رسیده اند.

ب) شناخت مکاتب ادبی و بزرگان و...(تاریخ نحو یا مکاتب و مدارس نحو یا تاریخ نحو عربی و ...)

ابن جنی، سیرافی، ابن انباری(طبقات الادبا) ، سیوطی، شوقی ضیف ، ابراهیم سامرائی و ...

مقدمه3. بین تاریخ ادبیات با تاریخ منطق، خیلی فاصله است؛

1. بخاطر اینکه تعداد عالمان و کتبِ ادبیات بسیار بسیار زیاد تر از منطق است.
2. در ادبیات، تنوع زیاد است برخلاف منطق.
3. گستردگی علم نحو(علم نقلی) ولی علم منطق(علم عقلی)، محدود است.
4. ما در منطق؛ از قلتِ کتبِ منطقی و در ادبیات؛ از کثرتِ کتب ادبی و نحوی در عذابیم!

* ذی المقدمه تاریخ ادبیات مرسوم

تاریخِ یک علم، یعنی چی؟

نکته: باید بین تاریخ علمای علم و تاریخ مسائل علم و تاریخِ خودِ علم، تفکیک کنیم.

تاریخ علما: یعنی چه علمایی بوده اند و چه نسبتی بایکدیگر دارند و چه کتاب هایی تألیف کرده اند و... .

تاریخ مسائل علم: یعنی مثلا یک تک مسئله از کی دغدغه شده و در چه کتاب هایی آمده و چه کسایی آنرا بررسی کرده اند و الان چی شده و ... .

تاریخِ خود علم: یعنی کاری به علمایش نداریم. و خودِ مثلا علمِ نحو از کی به وجود آمده ، پایه ها و اساسش چیه و چه مکاتبی دارد در کی فراز داشته و کی فرود داشته الان کجا قرار دارد و بعد از این به چه سمتی برود مطلوب است... .

بحث ما در تاریخ علما و تا حدودی در تاریخِ خودِ علمِ مرسوم ادبیات(أعمِ از لغۀ و صرف و نحو و بلاغت و اصول نحو) است.

* قواعد و مراحلِ عام که برای هر بررسی کار تاریخ علمیِ فنی:

مرحله1. تاریخ نقلی: یعنی اول بگوییم که آنها چه کسانی بوده اند وکی زندگی می کردند و چه کتابهایی داشته اند و... .

مرحله2. تاریخ تحلیلی: این مرحله بر می گردد به پشت صحنه های اثر حکومت ها در علم نحو و چه تأثیر در مکاتب ادبی داشته اند و...

مرحله3. تاریخ کاربردی: یعنی ثمرات و نتایجِ روش تحصیلی و روش تعمیق نحو و روش اجتهاد در نحو برای اکنون و امروز ما(یعنی آن عبرت ها و سیرت ها و نکته هایی که از تاریخ برای کاربرد امروز ، ما نتیجه می گیریم. مثلا اینکه اگر بخواهی از بین این همه کتاب و این همه عالمِ نحو، پنج تا از آنها را انتخاب کنی که شاخص اند و الان ارزش دارد که بر روی آنها کار کنیم، چه کسانی را نام می بری و چرا؟! یا مثلا الان و امروز، نحوِ حوزوی ما، چه رقبایی دارد؟! و... .

قبل از شکل گیری زبان عربی(بمعنای قواعد عربی)

عربی از کجا شروع شد؟ چطوری رشد کرد و قبایل به وجود آمدند و...

چند کتاب در این زمینه: کتاب رویکرد زبانشناختی به نحو عربی(سید حسین سیدی، انتشارات فردوسی مشهد)

واضع علم نحو: امیرالمؤمنین(علیه السلام)

کتاب بسیار خوب در این زمینه: کتاب تاریخ علم نحو عربی برای شوشتری(نشر سمت)

کتاب اسلام شناسی و شرق شناسی مستشرقان(چاپ بوستان کتاب)

* تدوین رسمی و جدّیِ ادبیات عرب

نکته مهم: در ابتدا اصلا ادبیات عرب به صورتِ تفکیک شدۀ صرف و نحو و بلاغت و بدیع و ... نبوده، بلکه از آن ابتدا ادبیات عرب، دو شاخه اصلی داشته: 1. شناخت لغات(که به معاجمِ لغوی تبدیل شد) 2. نحو به طور کلی(یعنی مربوط به ساختار جمله)

لغت؛ اولین کتاب رسمی لغت: کتاب العین(خلیل، استادِ سیبویه)

* سلسله بزرگان ادبیات عرب:

حضرت علی(علیه السلام) ـــــ» ابوالأسود دوئلی ـــــ» نصر بن عاصم لیثی ــــ» عیسی بن عمر ـــــ» خلیل بن احمد(م170هـ)هم عصر امام صادق(علیه السلام) ــــ» سیبویه(مؤسس مکتب بصره) و کسایی(مؤسس مکتب کوفه که از قرّاء سبعه هم هست)

کتاب بنمایه های ادب عربی(محمد حسن ربانی، نشر نورمعارف، مؤسسه تخصصی ـ آموزشی امام سجاد(ع) در مشهد)تاحدی دقیق و کاربردی

کتاب درآمدی بر لغت شناسی

نحو؛ سیبویه، بزرگترین نحوی تاریخ وهم کتابش بزرگترین کتاب نحوی تاریخ است(تذکر: هر کمالاتی که به سیبویه نسبت داده می شود، در اصل به خلیل برمی گردد.

* تعریفِ مکتب نحو

قیل: تعریفِ قوی و عمیقی دارد که با این تعریف، همه نحو عرب، یک مکتب اند.

قیل: تعریف رقیق تر که با این تعریف می شود(که به آن، مدرسه می گویند، نه مکتب) که گفت: کوفه و بصره، دو مکتب جدای از هم دیگر اند؛ بخاطر شیوۀ استنباطشان(یعنی چطور راجع به یک موضوع، نظرمی دهند؟ طبق نظر مشهور: بصره به تحلیلات و تعلیلات، توجه داشته است ولی کوفه به استعمالات توجه داشته است قیل: کوفه به استعمالاتِ شاذ خیلی توجه داشته است.

ابوعثمان مازنی، استادِ مبرّد است که ابو عثمان(م. 247هـ)، به نوعی محور و مؤسس علم صرف است(کتابِ «التصریف)

مکتب(یا مدرسه) بغداد، افرادِ خیلی مهمی در آن قرار می گیرند: زجاج(مکتب بغداد، شاگرد مستقیمِ مبرّد و استادِ مستقیمِ ابوعلی فارسی، متوفی311)، ابن درستویه[[2]](#footnote-2)، رمّانی(م.384)، ابوعلی فارسی(مؤلف کتابِ «الحجه علی القرائات»، و ابو علی فارسی، شاگردِ زجاج و استادِ نحوِ شیخ مفید و سید رضی(نهج البلاغه) و شیخ طوسی و سید مرتضی است م.373)، سیرافی(م.368)، زجاجی(م.339)، ابن جنی(شاگرد ابوعلی فارسی، و مؤلفِ کتابِ «خصائص» است که به نوعی کتابِ عامِ زبانشناسی است. ، م.392) این سلسله ها خیلی در بلاغت، مفید اند؛ چون واضعِ جدّی بلاغت را «عبد القاهر جرجانی»(استادش، خواهر زاده ابوعلی فارسی است، متوفی 471) می دانند.

چرا شاگردانِ ابوعلی فارسی(چه بدون واسطه و چه با وسطه) رویکرد بلاغی پیدا کردند؛ سید رضی، نهج البلاغه می نویسد، سید مرتضی در کتاب «أمالی مرتضی» خیلی دغدغه های ادبی و بلاغی دارد ، عبدالقاهر، اسرار البلاغه و دلائل الإعجاز را می نویسد.

* در بین مکاتب، بغیر از کوفه و بصره؛ اندلس و مصر خیلی مهم اند؛ اندلس بیشتر بخاطر حضور ابن مالک مهم است، و در مصر؛ افرادِ مهمی همچون: ابن حاجب و ابن عقیل و ابن هشام و ... . در نتیجه مکتب مصر از مکتب اندلس مهم تر است.
* تاریخ بلاغت مرسوم

این تاریخ، خیلی تاریخِ لاغر و خیلی مبهمی است.

چرا در بلاغت رسمی چند تا کتاب نوشته اند که هیچ ربطی هم به یکدیگر ندارند و اسم آنها را می گذارند «تاریخ بلاغت».

چرا بلاغت سال40هـ حضرت امیرالمؤمنین کلام های بلیغ زیادی دارند، بعد از 400سال علم بلاغت توسطِ عبدالقاهر جرجانی (متوفی471هـ) وضع شده است؟! چون تلقّی خلیل و سیبویه نسبت به علمی کردن زبان؛ تک تک لغات و بررسی کلی ادبیات که هم شامل صرف و نحو و بلاغت و... می شده است.

پس در کتب بزرگانِ قبل از عبدالقاهر جرجانی(مؤسس بلاغت) و ابوعثمان مازنی(مؤسس صرف)، مباحثِ بلاغی و صرفی بیان شده چرا که آنها صرف و بلاغت را به عنوانِ علمِ مستقلی تلقی نمی کرده اند، لذا در کتبی همچون «الکتاب» و..، هم نحو بیان شده و هم صرف و هم بلاغت.

اشتباه مشهور: «الکتاب» سیبویه که بررسی می شود، متوجه می شویم که «الکتاب»، کتابِ نحوی نیست، بلکه «الکتاب»؛ هم صرف است و هم نحو و هم بلاغت است

تاریخ بلاغت، اصلا مفصّل نیست

تاریخ صرف به طور مستقل و تاریخ بلاغت به طور مستقل، خیلی لاغرند(یعنی خیلی با زور می شود در هر کدام ده ـ پانزده کتاب اصلی پیدا کرد) برخلافِ نحو.

* نکته: در بین بزرگان ادبیات عرب، از یک سو هم ایرانی خیلی زیاد است و از سوی دیگر، هم شیعه خیلی زیاد است.(کتاب بنمایه های ادب عرب، آقای ربانی؛ در ص175 و176 ادبای ایرانی و فارسی و در ص469 ادبای شیعی)
* فهرست اولیه و سلسله تراثِ تاریخ ادبیات مرسوم(کتب جدی نحوِ مرسوم و نحو قاعده ای):
  + نحو:

1. سیبویه(م.180)

«الکتاب»

1. **فـرّاء (م. ٢٠٧)**
2. ابوعلی فارسی(م.373)
3. ابن جنّی(م. )

«خصائص»

* از اینجا به بعد، سلسله استاد ـ شاگردیِ نحویون مکتب اندلس(به ترتیب استاد و شاگردی) می باشد(و بخاطر این که در بر دارندۀ نحویون قوی و تأثیر گذاری است، لذا مکتب اندلس، مکتب مهمی است):

1. زمخشری(م.538)
   1. صاحب کتاب تفسیر «الکشاف»
   2. از علمایِ دقیق بوده است به گونه ای که زمانیکه تفسیر کشاف را در کنار خانه خدا نوشت، گفت: هر کس از علما که توانست، بر این کتاب اشکال وارد کند.
   3. صاحب کتاب «مفصل» است که جناب ابن یعیش که از نحاۀ دقیق است، بر آن شرح زده است.
   4. «اساس البلاغۀ»در لغت
2. ابن یعیش(م.643)
   1. شارح المفصلِ زمخشری می باشد.

این شرحِ «مفصل»ِ زمخشری، مهم ترین شرحِ «مفصل» است.

1. ابن حاجب(شیعه ، م. 646)
   1. از مکتب مصر
   2. «شرح الرضی علی شافیه»
   3. «شرح الرضی علی کافیه»

«شرح الرضی علی کافیه» از نظر معنایی خیلی قوی است.

این دو کتاب واقعا بی نظیر اند؛ چرا که ابن حاجب، دغدغه های معناییِ مهمی داشته است.

* 1. ایضاح فی شرح مفصل زمخشری

1. رضی(م. 687هـ)
2. ابن مالک(م.672)
   1. از مکتب اندلس
   2. «الألفیه» در نحو
   3. نکته: کتاب های اصلیِ بعد از ابن مالک، غالبا شرح الفیه اند.
3. بهاءالدین نحّاس
4. ابوحیّان(م. 745)؛ «بحرالمحیط»در تفسیر)
5. شاگردان ابوحیّان:
6. الحسن بن قاسم المرادی(م. ٧٤٩هـ)

* «الجني الداني في حروف المعاني»

1. تقی الدین سبکی(م. 756)

* بلاغی، و پدر بهاءالدینِ سبکی که صاحبِ«عروس الأفراح» است.

1. ابن عقیل(م. 769)

* از مکتب مصر
* شرح ابن عقیل فی شرح الفیه ابن مالک
* حاشیه الخُضَـرِی شرح الفیه ابن مالک(م.1287هـ)

1. ابن هشام(م. 761)

* از مکتب مصر
* أوضح المسالک فی شرح الفیه ابن مالک
* خیلی کتابِ ویژه ای نیست. که ؛
  + أزهری، «أوضح المسالک» را شرح می کند، که آن هم خیلی مهم نیست.
  + یاسین حمسی بر «أوضح المسالک»، حاشیه ای می نویسد که آن حاشیه خیلی مهم است.
* شذور الذهب
* قطر الندی
* مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب

واقعا یک کتاب خارق العاده است و بالکل به کتب دیگر، متفاوت است(چون اصلا یک نگاهِ دیگری به نحو دارد)؛ یعنی مغنی را باید کاملا در بسترِ تاریخِ ادبیاتِ قرآنی فهمید.

از بین کتب ابن هشام، مغنی از همه مهم تر است.

ولی جایگاهِ مغنی اللبیب، در بین کتب نحوی نیست(!)، بلکه در ... جلسه دوم ان شاء الله

1. أشمونی(م.900)

«شرح أشمونی علی الفیه ابن مالک»

خودِ حاشیه أشمونی، مهم نیست، چرا که به نوعی همان، «أوضح المسالک ابن هشام» است، بلکه آن چیزی که شرح اشمونی را خیلی مهم کرده است؛ حاشیه الصبّان(م.1206هـ) است.

حاشیه الصبان؛ خیلی کتابِ مهمی است؛ چرا که جنبه تحلیلی اش خیلی قوی است

1. سیوطی(م.911)

بهجۀ المرضیۀ(شرح الفیه ابن مالک)

از بین شروح الفیه ابن مالک، «البهجۀ المرضیه» قوی ترین است.

ولی کتاب اصلی و جدیِ سیوطی، البهجۀ المرضیۀ» نیست، بلکه «همع الهوامع» می باشد؛ چرا که در همع الهوامع، اقوال و شواهدِ مختلف را جمع آوری کرده است(یعنی یک حالت دایرۀ المعارف و جمع بندِ خوبی دارد)

1. عباس حسن(م.1398هـ)

نحوالوافی؛ شرح الفیه نیست، ولی کاملا ناظر به الفیه ابن مالک است.(یعنی کاشرح است)

معرفی چند کتاب راجع به تاریخ ادبیات نحو:

کتاب «بغية الوعاة»؛ عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ٩١١هـ)

کتاب مدارس النحویه یا مکاتب نحوی(شوقی ضیف، انتشارات امید مهر، با ترجمه آقای خرّمی)

کتاب تاریخ نحو(ترجمه کتاب محمد الأسعد: الوسیط فی تاریخ النحو العربی)

کتاب ابن جنی نحوی(فاضل سامرّائی(وهابی)، نشر دار عمّار، اردن)؛ بررسی ابعاد مختلف ابن جنی پرداخته و فقط تاریخ نیست، بلکه یک خلاصه ای از افکار نحوی و ادبیِ ابن جنی را هم آورده است.

کتاب اصول النحویه و الصرفیه(دکتر محمد عبدالله قاسم)؛ یک کتابی از کتب ابو علی فارسی را محور قرار داده است، و سعی کرده که اندیشه های او را توضیح دهد. مثلا کتاب الحجه ابو علی فارسی.

* + صرف:

1. التصریف(ابو عثمان مازنی)

2. تکمله(ابوعلی فارسی)

3. خصائص(ابن جنی)؛ معروف است که می گویند که جنبه صرفیِ ابن جنی، بر جنبه نحوی اش، غلبه داشته است

4. المنصف فی شرح التصریف مازنی(ابن جنی)

5. تصریف ملوکی(ابن جنی)

6. شافیه(ابن حاجب)؛ کتابِ مختصری در صرف است که محل شرح و حاشیه های فراوانی است(50تا)، از جمله: شرح مرحوم رضی(م. 687هـ)، شرح نظام(نظام الدین نیشابوری)، شرح جاربَردی، شرح کمال(کمال الدین فسوی)، شرح نقره کار(در بین این شروح شافیه، شرح نظام، درسیِ مرسوم بوده چون از بقیه شروح، روان تر است ولی از جهت عمق، شرح رضی از همه قوی تر است)

7. الممتّع فی التصریف (ابن عصفور، م.669هـ)

ابن عصفور از محبّین اهل بیت بوده واین کتابش از منابع دستِ اول و معتبر صرف است و همچنین شروح زیادی را نوشته است، از جمله شرح بر «الکتاب» سیبویه.

8. ایجاز التصریف(ابن مالک، م.672)

9. اواخر الفیه ابن مالک

10. المبدِع فی التصریف(ابو حیّان، م.745هـ)

11. تصریف(زنجانی)

12. شرح تصریف(تفتازانی، م.791 )

13. صرف میر(میر سید شریف جرجانی، م.814)

* + بلاغت:

کتب جدی بلاغت: کتبی که مستقلِ در بلاغت باشند، خیلی کم اند، حتی از صرف هم کمترند.

1. أسرار البلاغۀ(عبدالقاهر جرجانی، م.471)

در علم بیان

2. دلائل الإعجاز(عبدالقاهر جرجانی)

در علم معانی

3. مفتاح العلوم(سکاکی)

4. تلخیص مفتاح العلوم(خطیب قزوینی)

5. مطول فی شرح تلخیص المفتاح العلوم(تفتازانی)

6. مختصرالمعانی فی شرح تلخیص المفتاح العلوم(تفتازانی)

7. الطراز(عالم شیعه)

... وکتب دیگری هم هستند، که به صورت مستقل مرتبطِ با بلاغت نیستند، ولی بلاغت هم در آنها یافت می شود. مثلا:

8. مفصل(زمخشری)، نحو

9. اساس البلاغه(زمخشری)، لغت

10. کشاف(زمخشری)، تفسیری

11.عروس الأفراح، بهاء الدین سٌبکی(م.773)

طبق بعضی از نقل ها؛ عبدالقاهر جرجانی، استادِ زمخشری بوده.

زمخشری، استادِ ابن حاجب بوده

چند کتاب که راجع به کتبِ بلاغت توضیحاتی را بیان کرده اند:

1. کتاب تاریخ و تطور علوم بلاغت(شوقی ضیف که نشر سمت آنرا ترجمه و چاپ کرده است)

نکته: شوقی ضیف و طــه حسین و.. به نوعی از غرب زدگانِ مصری اند که بسیار از مستشرقین، متأثرند.(مقاله از ادبیات موجود تا ادبیات مطلوب، در بحث نقطه های قوت و ضعف)

یعنی در بحث بلاغت، به شدت مختصر و مطول و... را رد می کنند که این استدلالشان از یک مقدمه درست و یک مقدمه اشتباه تشکیل شده ولی به نتیجه غلطی رسیده اند.

1. مقدمه کتاب معنا شناسی بلاغی قرآن(استاد عشایری، چاپ جامعۀ الزهراء)از ص53 الی ص63

* تذکر: چند کتاب و سبک در حوزه دارد مد می شود:

1. معانی النحو فاضل سامرّائی
2. نحو تیسیری(شوقی ضیف و مصری های غرب زده)؛ یعنی نمی خواد که نحو و ادبیات را عمیق بخوانید، بلکه سریع جمع و جور کنید!
3. نحو غربی؛ دارای روحیه های روشنفکری و ..
4. نحو تحلیلی

باید از این سبک های جدید استفاده و بهره را ببریم، ولی نه اینکه آنها بعنوانِ محورِ کتبِ نحوی قرار دهیم(یعنی نباید تراث و کتبِ اصیل را کنار بگذاریم)، فلذا محور شدنِ سبک های جدید، غلط است.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

جلسه دوم

* در این جلسه به تاریخ ادبیات قرآنی(أی: ادبیات ناظر به اهداف و ادبیات کاربردی) می پردازیم.
* مراد از «تاریخ ادبیات قرآنی»:

آن تراثی که واقعا تراثِ ادبی اند(یعنی جزء صرف و نحو وبلاغت محسوب می شوند)، ولی به خاطرِ شیوۀ خاصِ نگارشِ آنها و یک سری مسائل تاریخی، در عصر و زمانۀ ما، آنها مغفول ماند اند، در صورتیکه در زمانه و عصرِ خودشون(أی: عصرِ ابن مالک و جرجانی و ابن هشام و ... و حتی سیوطی. یعنی تا قرن9هـ)، آنها را واقعا به عنوانِ تراثِ ادبی محسوب می کردند و به آنها رجوع می کردند و بر روی آنها، کاری جدی می کردند، ولی متأسفانه امروزه آنها را اصلا جزءِ ادبیات به حساب نمی آوریم(یعنی در سه در علم، مظنه این هست که این مسائل در آنها مطرح شود: 1. علم ادبیات 2. علم تفسیر 3. علوم قرآنی. ولی هیچ علمی آن مسائل ادبیات قرآنی را بررسی نمی کند)

آن چیزی که امروز به اسمِ ادبیات عرب و علوم عربی می شناسیم، و ناظر بر آن تاریخ ادبیات می نویسیم، اصلا این تلقّی در ذهنِ بزرگانِ ما از ابتدا قرن اول تا قرن ده، نبوده است(یعنی این تلقی به عنوانِ ادبیات بود بعلاوۀ خیلی چیز های دیگر بعنوان ادبیات.

قابل تأمل: سه علمِ علوم قرآنی و تفسیر و ادبیات به معنایِ امروزیشان، هرسه آنها از دلِ ادبیات قرآنی(مانندِ معانی القرآن و اعراب القرآن و...) استخراج شده اند، ولی به محضِ اینکه آن سه علم علوم قرآنی و تفسیر و ادبیات، بعنوان علم مطرح شدند، متکفّلِ ادبیات قرآنی نشدند و لذا ادبیات قرآنی را هیچ جا به عنوانِ اصلی و بومی قبولش نمی کنند.

* کتاب مغنی اللبیب؛ کتاب رسمیِ ادبیات قرآنی است.
* مقدمات:

مقدمه1. چندین و چند، سلسله کتاب از قرنِ اول تا نُـه در این بازۀ زمانی، اینقدر کتاب های مهم داریم، که بعد از قرن نه و ده، کمتر به آنها در ادبیات توجه شده است، برخلاف بین قرن یک تا نه و ده که این مسائل را جدیِ در ادبیات می دیدند.

مقدمه2. راجع ادبیات قرآنی، چندین و چند موضوع است که افراد مختلف در طول قرن های مختلف، کتاب نوشته اند و یک سلسله کتاب را تشکیل داده اند. مثلا کتاب هایی با اسمِ:

غریب القرآن(سلسله کار لغت)، معانی القرآن(سلسله کار صرفی و نحوی)، اعراب القرآن(سلسله کار صرفی و نحوی)، مشکل القرآن، متشابه القرآن، اعجاز القرآن(سلسله کارهای بلاغی)، نظم القرآن(سلسله کار های بلاغی) و ... .

مقدمه3. همانطور که در جلسه قبلی بیان شد که: علم نحو، دارای یک سلسله کتاب و عالم است و علم صرف هم، دارای یک سلسله کتب و عالم است و علم بلاغت هم، دارای یک سلسله کتب و عالم است، یک سلسله هم دربارۀ ابعادِ مختلفِ ادبی قرآن داریم.

مقدمه4. این ابعاد مختلف قرآن، خیلی برای ما لازم و ضروری است، چرا که هدف ما از خواندنِ ادبیات در حوزه؛ پیاده کردن و کاربردی کردنِ ادبیات در آیات و روایات است.

مقدمه5. خودِ علمایی که در علوم ادبی مرسوم(صرف و نحو و بلاغت و...) کتاب نوشته اند و صاحب نظرند، همان علما در این سلسله کتبِ ادبیِ قرآن(غریب القرآن و اعجاز القرآن و...)، کتاب نوشته اند و صاحب نظرند

فلذا کار ادیب از جهت فرهنگی در جامعۀ قرنِ اول تا قرن نهم؛ فقط ادبیات مرسوم(صرف و نحو و بلاغت به معنای محضِ قاعده ای نبوده است)، بلکه علاوۀ بر ادبیات مرسوم، آنها را بر روی قرآن، کاربردی می کرده اند(أی: ادبیات قرآنی).

مقدمه6. کار بر روی ادبیات قرآنی؛ اولا مصداق یابی نیست، بلکه آن ادبیات مرسومی که خوانده می شود، در این آیات، کاربردی می شود تا به یک استظهارِ[[3]](#footnote-3) از آیات شریفه برسیم(یعنی بگوییم که مثلا خداوند متعال در این آیه، فلان مسئله را می خواهد بیان کند) و ثانیا این تراثِ قرآنی، مشتملِ بر یک سری قواعدی است که در ادبیات مرسوم از آنها استفاده می شود یا اینکه اصلا بعضی از قواعدِ دیگری نیز وجود دارند که هنوز از دلِ متونِ ادبیاتِ قرآنی، استخراج نشده اند.

مقدمه7. در کتب ادبیات قرآنی، هم قواعدِ ادبی ذکر شده(یعنی تولیدِ علم صرف و نحو و...، در لابه لایِ آنهاست) و هم تطبیقات و مصداق یابی و شیوۀ تطبیق و شیوۀ مصداق یابی و شیوۀ استدلال کردنِ صرفی و نحوی و ...، در آن ها صورت گرفته است.

نتیجه: اصل و محورِ مباحثِ هر سه علمِ ادبیات و تفسیر و علوم قرآنی؛ مباحثِ ادبیاتِ قرآنی(أی: سلسله غریب القرآن و...) بوده است.

که این مباحث ادبیات قرآنی، یک گنجینه عظیمی اند که در زیرِ خروار ها کتاب تاریخی دفن شده اند.

یعنی در آن زمان(أی: قرن یک تا قرن نه)، ادبیات و تفسیر و علوم قرآنی را برای ادبیات قرآنی فرا می گرفته اند که متأسفانه به مرور زمان ادبیات و تفسیر و علوم قرآنی اصل قرار گرفته اند و ادبیات قرآنی را از اصل بودن خارج کرده اند به گونه ای که امروزه اصلا نامی از ادبیات قرآنی دیده نمی شود!!

\* با توجه به اهداف حوزوی از ادبیات(أی: فهم و تعمیق آیات و روایات)، بهترین جایی که می بایست مسائل مذکور مطرح شود، ادبیات است، البته نه ادبیات محض و قاعده ای، بلکه ادبیات ناظر به اهداف و کاربردی(أی: ادبیات قرآنی)

* همه هدف این جلسه(به صورت فشرده)؛ شناختِ بهترِ ادبیات قرآنی و سلسله مباحث آن
* سئوال: اینکه مباحثِ ادبیات قرآنی، اصل و محورِ مباحثِ ادبیات و تفسیر و علوم قرآنی بوده، یعنی چی؟!

برای اینکه نگاه درستی به تاریخ ادبیات عرب داشته باشیم، نوعِ نگاه و نوعِ ورودِ به ادبیات مرسوم در حوزه که در جلسه اول بیان شد، به شدت ناقص است(غلط نیست، ولی به شدت ناقص است).

نوعِ نگاه و نوعِ ورودِ در ادبیات مرسوم که در جلسه اول بیان شد: اینکه زبان بود و قبایل نبودند، و بعد قواعد درست شدند(چرا؟) بخاطر جلوگیری از خطا و لحن، بعد ابوالأسود دوئلی گفته امام را نوشت و بعد تا رسید به خلیل و سیبویه که «الکتاب» را تألیف کرد و بعد مکتب بصره و کوفه و بغداد و مصر و اندلس و خراسان و... .

که این تاریخ ادبیات، این مشکل را دارد که؛ علم صرف، سلسله جداگانه و مشخصی و قوی نداشت خصوصا بلاغت که تاریخ و سلسله اش، به هم ریخته است.

* سئوال: پس نوعِ نگاه و نوعِ ورودِ صحیح و درست به ادبیات وتفسیر و علوم قرآنی چگونه است؟ !مطالبی که در ادامه بیان خواهد شد، پاسخ به این سئوال می باشند... .
* قرآن و کار بر روی قرآن در ابعاد مختلف؛ دلیل و آبشخورِ اصلیِ شکل گیریِ سه علمِ ادبیات و تفسیر و علوم قرآنی است؛ یعنی زمانیکه خوب جایگاهِ قرآن و نوعِ مواجه ای که مسلمانان با قرآن داشته اند ترسیم و مشخص شود، آن موقع فهمیده می شود که این سه علم از دلِ کارهای قرآنی به وجود آمده اند.
* معرفی چند کتاب برای تحقیق در:
  + تاریخ ادبیات:
  + تاریخ علوم قرآنی:
  + تاریخ علم تفسیر:
    - کتاب تاریخ تفسیر قرآن(بابایی، نشر حوزه و دانشگاه)
    - ...

اینکه تفسیر و علوم قرآنی از کارهای قرآنی به وجود آمده باشند، مشخص و روشن است، ولی اینکه ادبیات چگونه از دلِ کارهای قرآنی به وجود آمده را توضیح می دهیم... .

کلید اصلی: اینکه قواعد چرا در زبان های مختلف به وجود می آیند؟ مثلا در زبان انگلیسی کی و چرا قواعد مختلف شکل گرفته اند؟(یعنی انگیزه اصلی از به وجود آمدن قواعد، چی بوده است؟)

* در زبان عربی یک ویژگیِ خاص وجود داشته که در هیچ زبان دیگری نبوده است، و آن؛ به طور خاص، قرآن کریم و دغدغه های فهم و انتقالِ صحیحِ قرآن

یعنی در سایرِ زبانهایِ غیر عربی اگر خواسته باشند که منابعِ هزار سال قبل را بخوانند، اصلا به راحتی نمی توانند بفهمند که مثلا لفظش چیه، ولی عرب زبانهای امروز، متون هزار سال پیششان را می خوانند و می فهمند(زبانا، شاید به عمقِ محتوا نرسند)

یک دلیل عام هست که در همه زبان ها مشترک است، و آن؛ جلوگیری از خطا و سیانت از زبان

اصلا شروع تقریر صحیح از ادبیات عرب و تاریخ ادبیات عرب؛ قرآن است.

* سه عامل، عواملِ اصلیِ تولدِ علوم ادبی(صرف و نحو و بلاغت):

عامل1. جلوگیر از لحن و خطا

عامل2. فهم زبان قرآن

عامل3. احتجاج بر قرائات قرآن کریم؛ یعنی تشخیصِ قرائتِ صحیح از بین قرائاتِ قرّاء سبعه

نکته: روحِ هر سه عاملی که مطرح شد، به قرآن بر می گردد؛

چرا که عاملِ اول قبل از اسلام و قرآن هم، بود، ولی هیچگاه عرب را به تلاش و اهتمام نینداخت که قواعد را جدا و مشخص کنند، با اینکه عرب به زبانش خیلی اهتمام داشت.

مقدمه: زمانیکه به طور واقعی وارد تاریخ می شویم تا همه آثار را بررسی کنیم، می بینیم اتفاقا آثاری به اسمِ «معانی القرآن» و «اعراب القرآن» از همان قرنِ اولِ اسلام(100سالۀ اول اسلام؛ یعنی دوران پیامبر(صل الله علیه و آله و سلم) و امام علی(علیه السلام) و ..)، شکل گرفته است.

پس برای هر سه عاملی که بیان شد، یک سلسله و آثار وکتب داریم(یعنی سلسله کتب تاریخ ادبیات قرآنی):

1. کتبی که برای جلوگیری از لحن و خطاست: جلوگیری از لحن و خطا در قرآن
2. کتبی که برای احتجاجِ بر قرائات قرآن است: نقل قرائات و احتجاج بر صحت ادبی قرائات و استدلال بر قرائات و بررسی قرائات
3. کتبی که بری فهم زبان قرآن است: معانی القرآن(اصل) و إعراب القرآن(گرفته شده از معانی القرآن ها)

دغدغه این مرحله سوم: رسیدن به فهم صحیحی از قرآن و تبیین آن، با استفاده از قواعد ادبیات

نکته دقیق تر: اینکه اصلا هنوز صرف و نحوی نیست که خواسته باشند ادبیات رو بوسیله آنها، تطبیق بدهند، چرا که در دلِ معانی القرآن و اعراب القرآن نوشتن ها کم کم، قواعد ساخته و تولید شد از متن قرآن با کمک شعر عرب.

\* این سه دسته کتب از همان اول اسلام، شکل گرفته اند، در صورتی که هنوز صرف و نحو و بلاغتی در کار نبوده است(یعنی قبل از به وجود آمدنِ علومی به نام نحو و صرف و بلاغت، این سه سلسله کتب مذکور، وجود داشته اند).

سئوال) در آن موقع که علوم قرآنی که علم مستقلی که نبوده، تا مباحث قرائات و معانی القرآن ها و ... را جزءِ آن بدانند، پس این ها را جزءِ چی می دانستند؟! جزءِ ادبیات عرب می دانستند، چرا که از کار بر رویِ قرآن، علومِ ادبیِ مرسوم(صرف و نحو و...) به وجود آمده اند.

* نکته مهم: افراد و علمایی همچون: کسایی و ابوعبیده و زجاج و رؤاسی و فرّاء و سیبویه و خلیل و ...، از همان حیثی که کتب صرفی و نحو و ... مرسوم را نوشته اند، از همان حیث، قاری هم بوده اند، از همان حیث، اعراب القرآن و معانی القرآن و ... نوشته اند، همه این فعالیت های آنها، جزءِ فعالیت های ادبیِ آنها محسوب می شود.
* فهرست اولیه و سلسله این تراثِ تاریخ ادبیات قرآنی:

1. سلسله کتبی که برای جلوگیری از لحن و خطا در قرآن نوشته شده اند:

مقدمه) معرفی چند کتاب که در این زمینه کار کرده اند:

کتاب تأثیر قرآن و پیدایش در پیشرفت علوم ادبی(میر جلیلی، بوستان کتاب)

در این کتاب، خوب تبیین می شود، «نسبتِ اعراب القرآن» ها با «معانی القرآن»ها؛

معانی القرآن ها اصل بوده و اعراب القرآن ها از دلِ معانی القرآن ها، گرفته شده است. در واقع معانی القرآن ها، اولین تفاسیر مسلمین اند.

در ص45؛ سلسلۀ تدوین کتاب های لحن را توضیح داده است.

که البته یک سری از خودِ این کتب، به ما نرسیده است.

دغدغه این کتاب؛ این است که توضیح بدهد که قرآن، محور اصلیِ تشکیلِ علوم ادبی است.

در این کتاب خیلی زحمت کشیده شده، ولی نگفته که ادبا، این سلسله ها رو جزءِ ادبیات میدانستند. مثلا اگر به آقای سیبویه و... می گفتند: شما از حیثِ عالمِ ادبیات بودن(صرف و نحو و بلاغت)، چه کتاب هایی داری؟! علاوه بر کتبی همچون «الکتاب» و سایر کتبِ صرفی و نحوی و بلاغی اش، کتبِ علوم قرآنی(مانندِ معانی القرآن ها و اعراب القرآن ها و ...) را هم، جزءِ کتبِ ادبی اش می شمرده، نه اینکه این قبیل کتب، یک علمِ دیگر اند.

در ص51، سلسله معانی القرآن ها را بیان کرده است.

در ص63، سلسله اعراب القرآن ها را بیان کرده است.

بیان کتب لحن:

1. کتاب «ما تلحه العوام»(آنچیز هایی که عوام در آن به خطا می افتند)، کسایی

این کتاب به ما رسیده و چاپ هم شده است.

که در این کتب، می شمردند که مثلا فلان لغت، غلط است و درستش این است.

1. کتاب «ما تلحه العوام»، فرّاء
2. کتاب «ما تلحه العوام»، ابوعبیده(م.209)، یکی از علمای بصره که شاگرد یونس بن حبیب است.
3. اصمعی
4. ابن سکیت
5. مازنی(مؤسس صرف)
6. سجستانی، شاگرد مازنی که در سلسله بصریون است.
7. ثعلب
8. ابوهلال عسکری
9. زبیدی
10. ابن فارس

نکته1. چه کسانی این سلسله کتب را نوشته اند؟! همین ادبا و علمای صرف و نحو و بلاغت و... .

نکته2. به چه انگیزه ای این کتب نوشته و حمایت می شد از طرف حکومت؟! به انگیزۀ سیانت از زبانی که قرآن را درست بفهمند.

1. سلسله کتبی که برای احتجاجِ بر قرائات قرآن نوشته شده اند:

مقدمه) بعد از پیامبر، قرائات مختلفی شکل گرفت.

معرفی چند کتاب که در این زمینه نوشته شده اند:

کتاب تاریخ قرائات قرآن کریم(عبدالهادی فضلی، نشر عسره)

در این کتاب بیان شده که قرائات به چه خاطر به وجود آمدند؟،

کتاب درآمدی بر تاریخ علوم قرآنی(محمد تقی دیاری بیدبری، چاپ دانشگاه قم)

در این کتاب، کسانی که از قرن اول تا الان راجع به علوم قرآنی کتاب نوشته اند را جمع آوری کرده است

در این کتاب، ابتدا موضوع موضوع، تقسیم کرده و بعد در ذیل هر موضوع، قرن قرن تقسیم کرده است.

مثلا در فصل3؛ سلسله قرائات قرآن

مثلا فصول دیگر؛ سلسله فضائل القرآن، سلسله اسباب نزول، سلسله ناسخ و منسوخ

کار اصلی در کتب قرائات؛ بررسیِ زبانیِ با آن انگیزه می باشد.

از ص57 شروع می شود...

بیان قرائ سبعه:

1. ابو عبدالله نافع بن نُعَیم مدنی(وفات 117هـ .ق)
2. ابو سعید عبد الله بن کثیر مکی(45 ـ 120هـ .ق)
3. عبد الله بن عامر شامی(وفات 180هـ .ق)
4. حمزۀ بن حبیب کوفی(80 ـ 156هـ .ق)
5. ابو عمرو بن علا، تمیمی مازنی بصری است(70 ـ 157هـ .ق)

استاد خلیل بن احمد فراهیدی(صاحب العین و استادِ سیبویه)

1. ابوبکر عاصم
   1. **عاصم دو راوی دارد: حفص و ابوبکر عیاش**
   2. **به نظر استاد کاظم زاده بهترین روایت قرآن روایت ابوبکر عیاش از عاصم است که هر دو از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام بوده اند. البته روایت ابوبکر عیاش با روایت حفص موارد کمی اختلاف دارند.**
2. ابو الحسن علی بن حمزۀ کسائی(وفات 189هـ .ق)(مقدمه مجمع البیان طبرسی)

نکاتی راجع به کسائی:(جلسه1، دقیقه77، استاد بغدادی، جلسه تاریخ ادبیات فشرده)

* 1. شاگرد خلیلِ بن احمد(صاحب العین)
  2. مؤسسِ مکتبِ نحویِ کوفه
  3. معاصر و رقیبِ سیبویه(مؤسسِ مکتب نحوی بصره)
  4. استادِ فرزندان هارون الرشید(أی: مأمون و امین(علیهم اللعنه))
  5. شاگرد کسائی، فرّاء است.

بیان کتب قرائات:

1. «القرائات»؛ عمرو بن علاء(م.157)
2. «القرائات»؛ کسائی(م.189)
3. «طبقات القراء»؛ ابن الجزری
4. ...

بیان کتب احتجاج بر قرائات:

1. «الإحتجاج فی القرائات»؛ مبرّد(م.286)
2. «الإحتجاج فی القرائات»؛ ابن سراج(م.316)

ابن سراج، شاگرد مبرّد است.

1. «الحجۀ فی علل قراء و القرائات السبع»؛ ابوعلی فارسی(م.377)

از مهم ترین کتب ادبیِ ابوعلی فارسی

فردی به نامِ عبدالله ابن قاسم، کتابِ «اصول الصرفیه و النحویه»، چاپِ ذوی القربی؛ که در آنجا بیان شده که فردی آمده و براساس همینِ کتابِ «الحجه» ابن فارسی، مبانی صرفی و نحوی و اصولِ صرفی و نحویِ ابوعلی فارسی را توضیح داده است.

1. سلسله کتب معانی القرآن و اعراب القرآن را نوشته شده اند:

الف) سلسله معانی القرآن ها:

نکات:

1. معانی القرآن ها اصل اند که اعراب القرآن ها از آنها انتزاع شده اند(کتاب تأثیر قرآن در پیدایش علوم ادبی، میر جلیلی)
2. آخرین معانی القرآن در قرن6 نوشته شده است و بعد از آن، خیلی کتاب به نام معانی القرآن نداریم؛ چون از آن زمان به بعد، خیلی معانی القرآن ها به سمت تفسیر رفتند، که عملا کسی معانی القرآن نمی نوشته، بلکه تفسیر می نوشته اند.(یعنی معانی القرآن ها در تفسیر ذوب شدند)، ولی اعراب القرآن ها تا همین الان ادامه یافته است.
3. خیلی از معانی القرآن ها به ما نرسیده و آن هایی هم که به دست ما رسیده، چاپ رسمی نشده است. اما چهار تا چاپ رسمی شده اند:
   1. معانی القرآن للزجاج
   2. الأغفال فی معانی القرآن زجاج؛ ابوعلی فارسی
   3. نحاس
      1. نکته: این سه کتابِ زجاج و ابوعلی و نحاس را باید با همدیگر ملاحظه شوند؛ چون کتاب نحاس و ابوعلی، ناظر بر معانی القرآنِ زجاج است.
   4. معانی القرآن للفراء

کتب معانی القرآن:

* + 1. ابو حذیفه(م.131)
    2. ابان بن تغلب(م.141)
    3. رؤاسی

استاد کسائی

اولین نفری که در مکتب کوفه است ولی کسایی محور مکتب کوفه است.

* + 1. یونس بن حبیب

هم طبقه و هم دوره خلیل بن احمد است.

استاد سیبویه هم هست.

* + 1. کسائی
    2. قطرب(م.206)
    3. زجاج(م.111)

مکتب بغداد

شاگرد مبرد

استاد بغدادی: اگر خواسته باشم که یک کتابی رو جدی بگیرید و بر روی آن کار کنید؛ معانی القرآن زجاج

دلیل؛ زجاج، دو تا شاگرد دارد که آن دو شاگرد، ناظر به این معانی القرآنش، کتاب نوشته اند.

* + - 1. رمّانی؛ شرحِ معانی القرآن زجاج را نوشته است.
      2. ابوعلی فارسی؛ «الأغفال معانی القرآن للزجاج» را نوشته است(یعنی غفلت هایی که زجاج در معانی القرآنش انجام داده است)
    1. **معاني القرآن للفراء (م.٢٠7)**
    2. اخفش

کسایی از اخفش خواسته که تو(اخفش)، یک معانی القرآن بنویس، بعد می گویند که کسایی با توجه به معانی القرآن اخفش، معانی القرآنش را نوشت. و بعد فراء با توجه به معانی القرآن های کسایی و اخفش، معانی القرآنش را نوشت.

عده ای براین قائل اند که معانی القرآن اخفش از معانی القرآن فراء گرفته شده است.(چون تاریخِ وفاتِ اخفش، یک سال بعد از فراء است)

ولی واضح است که فراء از اخفش گرفته است.

کتاب معانی القرآن اخفش و فرآء چاپ شده است(کتاب تاریخ تفسیر قرآن(بابایی، نشر حوزه و دانشگاه، ص343)

* + 1. «التوسط بین الأخفش و الثعلب فی معانی القرآن»؛ درستویه

در طبقه اول مکتب بغداد

هم، شاگرد ثعلب(کوفه) است وهم شاگردِ مبرد(بصره)

* + 1. ابوعبیده

ب) سلسله اعراب القرآن ها:

نکات:

نکته1. سبک های اعراب القرآن ها:

* سبک موضوعی:

مانند کتاب اعراب القرآن للزجاج

* سبک ترتیبی:
  + یا کل قرآن
    - مانند کتاب عکبری
  + یا برخی آیات، ولی به ترتیب
    - مانند کتاب ابن انباری

کتب اعراب القرآن:

1. رؤاسی
2. قطرب(م.206)
3. ابوعبیده
4. ابوحاتم سجستانی

جزء افراد متأخر در مکتب بصره است.

1. مبرد

انتهاء شاخه مکتب بصره

1. ثعلب

انتهاء شاخه مکتب کوفه

1. اعراب القرآن للزجاج(م.111)

مکتب بغداد

شاگرد مبرد

استاد بغدادی: اگر به کسی خواسته باشم اعراب القرآنی را توصیه کنم؛ اعراب القرآن زجاج را معرفی می کنم؛ چون در این اعراب القرآن، موضوعی آیات را بررسی می کند. مثلا گشته در قرآن که کجا ها مضاف حذف شده، همه را آورده است و ... .

شیوۀ کارش، هم قوی است و هم جالب است.

1. نحاس(م.338)

گفته شده که کتب نحاس، مانندِ اعراب القرآن نحاس و...، جمع بندِ کتب قبلی است.

1. ابوعلی فارسی
2. الدرّ المصون فی علم الکتاب المکنون، سیمین(م.756)

أبو العباس، شهاب الدين، أحمد بن يوسف بن عبد الدائم المعروف بالسمين الحلبي (المتوفى: ٧٥٦هـ)

سیمین از متأخرین و شاگردانِ ابوحیان است.

سیوطی: این اعراب القرآن(أی: الدر المصون...)، با ارزش ترین کتاب در بین اعراب القرآن هاست.

یک جورایی این کتاب، حالتِ دایرۀ المعارف مانند دارد(یعنی سعی کرده همه چیز ها جمع کند)

1. «مسائل فی إعراب القرآن»، ابن هشام(م.761)

این کتاب به تحقیقِ صاحب ابوجناح، چاپ شده است.

1. «چگونگیِ استعمالِ منادا در آیات قرآن»، ابن هشام(م.761)

در این کتاب، کلِ منادا هایی که در قرآن و اعراب القرآن ها آمده را جمع آوری کرده و نوعِ استعمالِ منادا در قران را بیان کرده است.

1. «مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب»، ابن هشام(م.761)

نکات:

1. با بیان تاریخ ادبیات قرآنی در نحو، علمِ نحو متحول نمی شود(برخلافِ علم بلاغت)، ولی به طور خاص، جایگاهِ کتابِ «مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب» متحول و دگرگون می شود.

2. چرا ابن هشام(م.761) اسم کتاب را «مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب» نامیده است؟!

* + - تلقّیِ ما از کتاب مغنی اللبیب؛ اینکه یک کتاب نحوی است که نهایتا سبکِ تبدیلش، متفاوت است.
    - دقت کرده اید که سبکِ ورود و خروجِ کتابِ مغنی اللبیب با سایرِ کتبِ نحوی دیگرـ زمین تا آسمان ـ متفاوت است.
    - کتاب مغنی اللبیب؛ کتاب رسمیِ ادبیات قرآنی(أی: سلسله إعراب القرآن) است؛ به همین خاطر است که نسبت به سایر کتاب های نحو، احساسِ تفاوت می کنید(همانطور که در کتاب های اعراب القرآن و معانی القرآن و ...، احساس تفاوت می کنید)!
    - هویتِ کتابِ «مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب»، ادبیات است، و اتفاقا کتاب مغنی اللبیب، در شاخۀ ادبیات قرآنی است.
    - آقای ابن هشام می خواهد با با این کتاب، این مطلب را بیان کند که: شما نمی خواهد همۀ سلسله کتبِ إعراب القرآن را بخوانید، بلکه شما اگر کتابِ «مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب» را بخوانید، کتاب مغنی اللبیب، قواعدِ کلیِ استیاد شده از دلِ این سلسله إعراب القرآن هاست.
    - به ابواب مغنی اللبیب توجه کرده اید؟!
      * سبک کار ابن هشام را توجه کردید که چطوری است؛ یعنی ابن هشام گویا همه اعراب القرآن ها را بررسی کرده و دیده که إعراب القرآن ها با هم اختلاف داردند، و بعد ایشان آمده همه این عراب القرآن ها را جمع بندی کرده و سعی کرده که قواعد کلی بدهد که این قواعد کلی در کجاست؟! در کتاب مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب ، بعنوان نمونه:
        + باب اول: مثلا باء به چه معناست
        + باب رابع؛ مثلا تفاوت حال با تمییز، شیوۀ تشخیص مبتدا از خبر و ... .
        + باب خامس؛ آن جهاتی که از آن جهات، کتاب های اعراب القرآن به اشتباه می افتند.
      * خیلی خیلی قشنگ و زیباست!
        + شما اگر جایگاه مغنی اللبیب را بشناسید، آن موقع می فهمید که ابن هشام چه کار فنی ای انجام داداه است؛ بگونه ای که آمده کلِ سلسله اعراب القرآن ها را بررسی کرده(یعنی اساسِ کار ابن هشام، اعراب القرآن ها بوده، نه کتبِ نحوِ مرسوم، ولی نه اینکه این اعراب القرآن ها، گسسته از نحو باشد؛ چون باید دو بالِ ادبیاتِ مرسوم و ادبیات قرآنی باهم باشند.
      * هیچ کتابی را در بین کتبِ نحوی نمی توانید پیدا کنید که به اندازۀ کتاب مغنی اللبیب، استشهادِ به قرآن داشته باشد.
        + تحلیل: این آیات، استشهادِ به قرآن نیست، بلکه ابتدا ابن هشام از دلِ مثال ـ مثال کردن ها و استیاد کردنِ آیات(یعنی از دلِ فحصِ موردی از در اعراب القرآن ها)، رسیده به یک قاعده ای، بعد کتابش را از آن قواعد نوشته، نه اینکه اول قاعده را نوشته و بعد برای قواعد، مثال به قرآن زده.

به همین خاطر ابن هشام مثلا در ذیلِ یک قاعد، چندین آیه مطرح می کند، در واقع دارد با این کار می خواهد این را بگوید: اگر رفتی در بین اعراب القرآن ها ذیلِ این چند آیه گشتی، درست بوده که درباره اش مثلا فلان چیز را بگویند، کسانی که غیر آن را گفته اند، اشتباه گفته اند.

* + - * + به یک نوع، کتاب مغنی اللبیب، همانندِ اعراب القرآن زجاج است، یعنی موضوع محور است به همین خاطر اعراب القرآن زجاج هم، دارای اهمیت است.

ولی مغنی اللبیب خیلی از اعراب القرآن زجاج بهتر است؛ گر چه که اعراب القرآن زجاج، موضوع محور است، ولی مغنی اللبیب علاوه بر موضوع محور بودنش، در کلِ تراثِ اعراب القرآن و تراثِ نحو و صرف هم گشته و به یک جمع بندی های خیلی عالی رسیده است.

یعنی ابن هشام به جای اینکه ذیلِ هر کدام از آیه ها در کتاب اعراب القرآنش، هی قاعدۀ کلی را تکرار کند؛ یکبار قاعدۀ کلی اش را نوشته و توضیح اش را داده که چرا دلیلِ من، فلان چیز است، بعد که قاعده را اثبات کرد چندین مثال ذیل آن بیان می کند، و می گوید که در سایر آیاتی که شبیه آیه ای که بحث شده هستند هم، این قاعده جاری است.

* + - اصلا از اسمِ کتاب»مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب»، مشخص است که این کتاب، از کتب ادبیات قرآنی است؛ چرا که ترجمۀ اسمِ این کتاب، «کفایت کنندۀ لبیب و عقل ها از کتاب ها إعراب» می باشد.
      * این نام، بیانگر این است که ما یک سلسله إعراب داریم:
        + سلسله علم الإعراب:

«سرّ الصناحۀ الإعراب»، ابن جنی

....

* + - * + سلسله إعراب القرآن(أخص):

...

مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، ابن هشام

..

چند نکته:

نکته1. هم در بین کتب معانی القرآن ها و هم در بین اعراب القرآن ها، دو کتابِ زجاج(معانی القرآن زجاج و اعراب القرآن زجاج) بسیار مهم اند.

نکته2. کسایی از اخفش خواسته که تو(اخفش)، یک معانی القرآن بنویس، بعد می گویند که کسایی با توجه به معانی القرآن اخفش، معانی القرآنش را نوشت. و بعد فراء با توجه به معانی القرآن های کسایی و اخفش، معانی القرآنش را نوشت.

نکته ای که در این حکایت جای تأمل دارد این است که فضا، فضایِ ادبیات و دغدغه، دغدغه ادبیات بوده، ولی ناظر به قرآن.

نکته3. این سلسله هایی که بیان شد(أی: لحن و معانی القرآن و اعراب القرآن و قرائات و...)، بیشتر ناظر به فضای صرف ونحو بود، ولی سلسله های بسیار زیادِ دیگری هم داریم. مثلا سلسله مستقل در مورد لغت است(مثال: غریب القرآن، لغات القرآن و لغات معرّب و وجوه و نظایرو ...)

معرفی چند کتاب که در زمینه سلسله لغت پرداختند:

کتاب تاریخ علوم قرآن، فصل11؛ که واژگان معرّب و واژه های دخیل در قرآن را توضیح داده است(یعنی سیرتاریخی لغوی از قرن1 تا الان) و در فصل10، سلسله وجوه و نظایر ها را بیان کرده است.

کتاب بررسی زبان شناختی وجوه و نظائر در قرآن کریم(نشر به نشر)

کتاب در آمدی بر واژه های دخیل در قرآن (نشر سمت)

ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

جلسه سوم

چند سئوال) ادبیات قرآنی در کجا باید خوانده شود؟!

طبق بررسی هایی که شده، اینطوری نبوده که علمای ما، بگویند: صرف داریم و نحو و بلاغت و ...، بلکه علوم قرآن، مجموعه ای از علوم بود که در ضمن رشته های مختلف به آن پرداخته می شد و کتاب هایی نوشته می شد که فقط آنها را گزارش کنند(تا قرن8هـ)؛ یعنی سلسله معانی القرآن و اعراب القرآن و نظم القرآن و.... را در علوم ادبی می خواندند و امروزه هم این مباحث در حوزه درست قرار گرفته ولی نگاه درستی به آن نمی شود، یعنی مغنی و بلاغتِ در پایه3، دقیقا برای کارِ ادبیاتِ قرآنی است ولی محصل به اشتباه فکر می کند که این مباحث که جزءِ ادبیات نیست بلکه در علوم قرآنی می بایست بعدا به آن پرداخته شود، بعدا که به رشته های علوم قرآنی می رسد می بیند که اصلا از این مباحث(معانی القرآن و ...) بحث نمی شود، و در آنجا به او می گویند این مباحث، از مقدماتِ علوم قرآنی و تفسیر است، لذا قبلا باید فرا می گرفتید!!

* نکته بسیار مهم: اگر شما نتوانید این دو بال(1. ادبیات مرسوم 2. ادبیات قرآنی) را در با هم جمع کنید، حتی ادبیات شما هم، ناقص می شود.

قابل تأمل: سه علمِ علوم قرآنی و تفسیر و ادبیات به معنایِ امروزیشان، هرسه آنها از دلِ ادبیات قرآنی(مانندِ معانی القرآن و اعراب القرآن و...) استخراج شده اند، ولی به محضِ اینکه آن سه علم علوم قرآنی و تفسیر و ادبیات، بعنوان علم مطرح شدند، متکفّلِ ادبیات قرآنی نشدند و لذا ادبیات قرآنی را هیچ جا به عنوانِ اصلی و بومی قبولش نمی کنند!!

* تأثیر تاریخ ادبیات قرآنی در بلاغت:
* نکته مهم و کاربردی: کسی که می خواهد در تاریخِ علم بلاغت کار کند، نباید با تلقّیِ امروزی از علم بلاغت، بر روی ان کار کند.(یعنی بگوید که من هر چیزی که به عنوانِ علم بلاغت می شناسم، تحقیق کنم که ببینم که در کجایِ تاریخ قرار داشته است؛ که این دید اشتباه است.)، بلکه باید با این دید به تاریخ علم بلاغت نگاه کند: که از این علم در تاریخ چه تلقی داشته اند و چه تراثی برای آن بوده است.
* علمایِ قرنِ یک و دو و سه، این محتواهایِ بلاغی ای که ما امروز می شناسیم را در چه کتاب هایی بیان می کردند؟
* چرا اصلا عبدالقاهر جرجانی اسمِ کتابش را «دلائل الإعجاز» قرار داده است؟!! چه ربطی دلائل الإعجاز به علم معانی دارد؟!
  + اولا این محتوا ها خوب برایشان واضح نبوده؛ یعنی مثلا هنوز خوب همه اغراض تقدیم و تأخیر و حذف و ... را نمی دانسته اند.
* در ادبیات مرسوم می گویند: مؤسس علم بلاغت؛ عبدالقاهر جرجانی بوده و قبل او، بلاغت به صورت پراکنده در کتب نحو بوده است.
  + اگر این تاریخ علم بلاغت، خوب کنکاش شود، تازه می فهمیم که مثلا خودِ عبدالقاهر جرجانی(که او را مؤسسِ علم معانی می دانند)، دو تا شرح بر کتابِ «إعجاز القرآن»ِ ابوعبدالله محمد بن یزید واسطی نوشته است!
    - یعنی عبدالقاهر در سلسله اعجاز القرآن(ادبیات قرآنی)، نفس کشیده و بعد کتابِ «دلائل الإعجاز» را نوشته است.
* این گفته در ادبیات مرسوم، کاملا غلط است؛ چرا که ما در تاریخ ادبیات قرآنی گفتیم که مثلا اگر در قرن دوم به سیبویه می گفتند: ادبیات در عصر شما چیه؟!، فقط کتاب های صرفی و نحویِ عصرشان را بیان می کردند؟! یا نه، معانی القرآن و اعراب القرآن و... را جزءِ منابعِ ادبیاتی ایشان می شمردند؟! چرا که اگر کسی در آن عصر می خواست ادبیات عرب بخواند، علاوه بر کتبی همچون صرف و نحو و لفتِ آن عصر، معانی القرآن و اعراب القرآن و ... را هم می خوانده است.
* مثلا تاریخ نگار های امروز زمانی که به سکاکی می رسند، خوشحال می شوند؛ چرا که آن تاریخ نگار ها، یک تلقی ای از بلاغت دارند و می بینند که آن تلقیِ در سکاکی خوب جلوه دارد، چون کتاب مفتاح العلوم سکاکی که سه بخش دارد: صرف و نحو و بلاغت... .
* این چیزی که ما امروز به عنوان بلاغت می شناسیم، در دو مسیر به ما رسیده:
  1. در یک مسیر، مباحثِ علم معانی
     + نکات:
       - کتب مرتبط با علم معانی در ردۀ ادبیات قرآنی است؛ چون دغدغه تبیینِ اعجازِ زبانیِ قرآن است(یعنی فقط و فقط، مختصِ قرآن است، چون می خواهند اثبات کنند که قرآن از نظر زبانی، اعجاز دارد)
       - اصلا تراثِ اصلیِ علم معانی؛ همین اعجاز القرآن نویسی هاست.
       - بلاغت موجود، عملا بلاغتِ سکاکی به بعد است، نه بلاغتی که ماقبلِ سکاکی است، البته نه مانندِ حرف هایِ شوقی ضیف و عرب های معاصر که می گویند: بلاغتِ موجود به هیچ دردی نمی خورد و باید آنرا کنار گذاشت، اتفاقا بلاغتِ موجود مهم است، ولی کافی نیست.
       - این حرفِ عرب های معاصر(همچون: شوقی ضیف و فاضل السامرائی و ...)، یک جنبه قوت دارد و یک جنبه ضعف:
         * جنبه ضعف؛ اینکه به این تراثِ مهمِ مرسوم(ادبیات عمومی)، بی توجهی می کنند.
         * جنبه قوت؛ اینکه حداقل تمرکزِ بر قرآن می کنند.
       - آن چیزی که ما بعنوانِ علم معانی می شناسیم، پیشینه اش، به اسمِ سلسله کتاب های «اعجاز القرآن» و «نظم القرآن»(ادبیات قرآنی) می شناخته اند.
       - دربلاغتِ مطلوب، تمرکز بر رویِ همین اعجازالقرآن نویسی هاست.
       - بلاغتِ موجود(مختصر و مطول و ...أی: ادبیات مرسوم) و بلاغتِ مطلوب(اعجاز القرآن و نظم القرآن و...أی: ادبیات قرآنی)، باید با همدیگر و در کنار همدیگر قرار بگیرند تا به نتیجه برسیم.

معرفی چند کتاب که در تاریخ این مسیر(علم معانی)، تحقیق کرده اند:

کتاب تاریخ علوم قرآن در فصل13، ص241

* + - سلسله اعجاز القرآن ها و نظم القرآن ها:
      * معانی القرآن، کسائی
        + یعنی کسائی در ضمنِ معانی القرآن اش به اعجاز القرآن و نظم القرآن پرداخته است.
* نظم القرآن، جاحظ(م.255)
  + اولین اثرِ مستقل در این سلسله اعجاز القرآن ها و نظم القرآن هاست.
* اعجاز القرآن، سعید واحدی(م.300)
* اعجاز القرآن، شیخ مفید
  + استادِ سیدِ رضی(صاحبِ نهج البلاغه و مجازات القرآن)
* إعجاز القرآن، ابوعبدالله محمد بن یزید واسطی(م.306)
  + نکته مهم: عبدالقاهر، دوتا شرح بر این کتاب زده است.
    - یعنی عبدالقاهر در سلسله اعجاز القرآن(ادبیات قرآنی)، نفس کشیده و بعد کتابِ «دلائل الإعجاز» را نوشته است.
      * «المُعتزِد»(چاپ محمود محمد شاکر، مصر، 1404)
      * «الشرح الصغیر»
* دلائل الإعجاز، عبدالقاهر جرجانی(م. 470)
  + او را مؤ سسِ علم معانی می دانند(در ادبیات مرسوم)!!!
  + عبدالقاهر، دوتا شرح بر «إعجاز القرآن»ِ محمد بن یزید واسطی نوشته است.
    - یعنی عبدالقاهر در سلسله اعجاز القرآن(ادبیات قرآنی)، نفس کشیده و بعد کتابِ «دلائل الإعجاز» را نوشته است.
    - کتابی که این دو شرحِ عبدالقاهر بر «إعجاز القرآن» واسطی خوب توضیح داده است؛ کتابِ «سیرِ نگارش های علوم قرآنی»(آقای مهدوی راد، نشر هستی نما)
      * ذیلِ ص37، کتابِ واسطی را توضیح داده است.
      * ذیلِ ص62، دو تا شرح عبدالقادر را توضیح داده است.
  + یک سلسله ده ـ پانزده تایی در علم معانی وجود دارد، تا اینکه به عبدالقاهر می رسد!
* الشافیه فی إعجازالقرآن، عبدالقاهر جرجانی
  + این کتاب چاپ شده است.(چاپ محمود محمد شاکر)
  + چند نفر به نظراتِ عبدالقاهر با این نگاه پرداخته اند(عرب های معاصر در این زمینه خوب کار کرده اند):
    - «نظریۀ النظم و قیمۀ العلمیۀ فی الدراسات اللغویۀ عند عبد القاهر»، ولید محمد مراد
    - «معالم المنهج البلاغیۀ عند عبدالقاهر»، محمد برکات
    - «قضیۀ إعجاز القرآنی»، عبدالعزیز عرفه

از دلِ این کتاب هاست که بلاغتِ واقعی بیرون می آید

* 1. و در یک مسیر دیگر، مباحثِ بیان و بدیع
     + نکات:
       - کتبِ مرتبط با علم بیان و بدیع در ردۀ ادبیات عمومی است؛ چرا که در هر زبانی این مباحثِ علم بیان و بدیع مطرح می شود.
       - آن چیزی که ما بعنوانِ علم بیان و بدیع می شناسیم، پیشینه اش به اسمِ سلسله کتابهایِ بدیع نگاری، مجاز نگاری، نقد و النثر، نقد الشعر و ... .
       - معرفی چند کتاب که در تاریخِ این مسیر(بیان و بدیع)، تحقیق کرده اند:
         * نقش قرآن در تکامل نقد ادبی(چاپ بوستان کتاب)

که به تفصیل از قرن یک تا قرن چهار را بررسی کرده است(یعنی تا قبل از عبدالقاهر)، که به نوعی می توان پایه های کتابِ اسرار البلاغه عبدالقاهر را در محدوده زمانی پیدا کرد.

* + - سلسله های مسیر علم بیان و بدیع:
      * سلسله مجاز نویسی ها(نمادِ علم بیان):
        + مجازالقرآن، ابوعبیده

مجازی که ابوعبیده برای کتابش بیان کرده، به معنایِ امروزیِ مجاز نیست، بلکه به معنایِ لغویِ مجاز است؛ یعنی در این کتابش

* التلخیص البیان فی مجازات القرآن، سید رضی(م.406)
  + این کتاب، اولین کتابی است که لفظ مجاز را در اصطلاحِ امروزیِ علم بیان بکار برده است.
    - یعنی یک بسترِ شیعی، تولدِ بلاغت دارد.
  + همین رضی است که «نهج البلاغۀ» را نوشته است!
    - این سئوال به وجود می آید که سید رضی چه تلقی ای از بلاغت داشته که اسم نهج البلاغه را «نهج البلاغه» نامیده است؟!!
* سلسله بدیع نگاری ها(نمادِ علمِ بدیع)
  + این سلسله، خیلی از سلسله مجاز نگاری ها منسجم تر است.
* این دو مسیر در سکاکی به هم دیگر رسیده، نه عبدالقاهر؛ یعنی آنچیز که ما امروزه به عنوانِ مشخصِ معانی و بدیع و بیان می شناسیم، دقیقا از زمان سکاکی است.
* با این توضیحی که راجع به تاریخ ادبیات قرآنی در بلاغت داده شد، علم بلاغت کلا متحول شد.
* نتایجِ تاریخ ادبیات: وضعیتِ امروز چیست؟
  + این است که ما در جهانِ امروز، سه سبکِ کلان نسبت به ادبیات عرب داریم:
    - 1. سبک حوزه های شیعه(به طور ویژه)؛
      * تمرکز در ادبیات عمومی و محض است(تفریط)
    - 2. سبک کشور های عربی(دانشگاه های مذهبی کشور های عربی)؛
      * غالبا اهل سنت
      * عربستان ، کویت ، مصر، اردن و ... .
      * تمرکز در ادبیات قرآنی است(افراط)
    - سبک دانشگاه های علوم انسانی، چه ایران و چه عربی که در فضای علوم انسانیِ غربی به ادبیات عرب می پردازند(غرب زده).
      * غالبا علومی مثل:
        + زبانشناسی
        + هرمونتیک
        + معنا شناسی
    - سبک مطلوب: جمعِ دو بالِ
      * ادبیات سنتی عمومی؛ یعنی تراثِ ادبی
      * و ادبیات قرآنی؛ یعنی تراثِ قرآنی

1. به تقریر هادی رضایی، طلبه پایه سه، مدرسه امام حسین(علیه السلام)، مشهد مقدس، 09157584102 [↑](#footnote-ref-1)
2. شاگرد مبرد و ثعلب [↑](#footnote-ref-2)
3. مراجعه شود به سه جلسه راجع ادبیات استظهاری استاد بغدادی [↑](#footnote-ref-3)